

# چهره خلافت در زمان پیامبر اکرم

جعفر سبحانی

آیا خلافت انتصابی است یا انتخابی؟

آیا منصب امامت بسان نبوت، يك منصب الهی است که باید متصدی آن مقام، از جانب خداوند تعیین گردد؛ و شرایط سنگینی که دانشمندان دعوت و مذاهب، برای پیامبر تعیین کرده‌اند، درباره امام غیر ضرورت دارد؟ یا اینکه، وقت امام پس از پیامبر، موقعیت يك حاکم عرفی و يك نماه دارعادی است که از طرف مردم انتخاب می‌گردد. و از میان شرایط، جزئیات و کاردانی، چیز دیگری در او معتبر نیست.

دانشمندان شیعه، نظر نخست را انتخاب کرده‌اند، و آن را يك منصب الهی می‌دانند، و لسی

دانشمندان فرقه دیگر اسلامی، از نظر دوم پیروی نوده. و هر دو گروه پیرامون این مسأله که یکی از اساسی ترین مسائل اسلامی است، بحث و گفتگوها کرده‌اند. ما به امید خداوند این مسأله را با کمال بی طرفی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نخست این مسأله را از دریچه تاریخ مسلم اسلامی، مورد بررسی قرار می‌دهیم. تا روشن شود که مسأله خلافت در زمان رسول خدا چگونه بوده است. و برداشت پیامبر از این موضوع چگونه بوده است. دلایل نقلی که عموم محدثان و تاریخ نویسان اسلامی، نوشته و ضبط کرده‌اند، گواهی می‌دهد



که مسأله امامت و جانشینی پس از رسول خدا، در زمان پیامبر اکرم، قیافه «انتصابی» داشته و پیامبر عالیقدر به طور مکرر به مردم می‌گفت: تعیین جانشین مربوط به خداست و او هر که را انتخاب کند، معین می‌گردد، و اجناد این موضوع نه در دست من، و نه در دست است.

اینک سه گواه تاریخی: ۱ - پیامبر اسلام در موسم حج که قبائل عرب برای زیارت خانه خدا، به مکه می‌آمدند آئین خود را برای آنان عرضه می‌کرد و هدف خود را از بیعت تشریح می‌نمود. هنگامی که با سران قبیله «بنی عامر» تماس گرفت، يك نفر از آنان حمایت خود را از پیامبر، اعلام داشت و افزود هر گاه، خداوند تو را بر مخالفان پیروز ساخت، آیا موضوع زمامداری مسلمانان، پس از شما، به ما واگذار می‌گردد؟ پیامبر در پاسخ وی گفت: **الامر الی الله بضعه حیث یشاء (۱)**.

موضوع خلافت مربوط به خداست و از اختیار من بیرون می‌باشد، او هر فرد را انتخاب کند، موضوع به او محول می‌گردد. وی پس از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، و گفت هرگز درست نیست که ما فکری کادی کنیم، و رعایت از آن دیگران باشد.

منطق این مردوی محاسبات عادی، بسیار درست است؛ و در نوشته‌های مادی جز این اندیشه، اندیشه دیگری نمی‌تواند، جایگزین آن کرده، ولی از دیدگاه پیامبر و هر فردی که موضوع را مانند

وی از زبان کند، حقیقت آنست که حضرتش بازگو فرموده گشت: **خدا هر فردی را صالح و شایسته تشخیص داده موضوع رعایت پس از من به او واگذار می‌گردد.**

در حال از این قطعه تاریخی که بسیاری از محدثان و سیره نویسان آن را نقل کرده‌اند استفاده می‌شود که از زبان پیامبر، از این مسأله جز انتصابی بودن معامولایت، چیز دیگری نبوده است. و موضوع خلافت نه تنها به امت و کول نگردیده است حتی از اختیار خود آن حضرت نیز بیرون می‌باشد.

۲ - نتایج این مورد نبود که پیامبر دست رد به تقاضای افرادی زد که چشم طمع در خلافت اسلامی دوخته بودند، و ایمان و اسلام خود را به آن مشروط می‌کردند که موضوع خلافت پس از رحلت پیامبر، به آنان محول گردد. بلکه پیامبر در بیان نامه‌هایی که به سران کشورها می‌نوشت، نامه‌ای، به هودنه بن علی، زمامدار «ایمانیه» نوشت و او را به آئین اسلام دعوت نمود، وی نیز بسان آن شخصیت عامری، اسلام آوردن و حمایت خود را از این آئین مشروط بر این کرد که امور زمامداری پس از رحلت پیامبر، به او واگذار گردد. حضرت در پاسخ وی فرمود: **لا ولا کرامة.** این پیشنهاد صحیح نیست و این کار از جوانمردی دور است (۲).

۳ - نبوت و امامت توأم بودند با هنرنگمی که تاریخ اسلام را ورق می‌زنیم. بینیم که موضوع خلافت بانیوت توأم بوده و روزیکه

(۱) تاریخ طبری ۲ ج ص ۸۴ تاریخ ابن اثیر ۲ ج ص ۶۵، سیره حلبی ۲ ج ص ۳  
(۲) طبقات کبری ۱ ج ص ۲۶۶ چاپ بیروت تاریخ کامل ۲ ج ص ۴۶ (چاپ معمر، نماینده زمامدار دیماه) که حامل پیام او بود، چنین گفت: ان جعل الامر لاسلم و سار لیه و انصره و الا فقد حربیه.

پیامبر اسلام موضوع نبوت خود را به خویشاوندان خویش اعلام نمود، همان روز، خلیفه خود را نیز تعیین کرد و هرگز منتظر نشد که اجل او فرارسد و امت در این باره، تصمیم بگیرند.

توضیح اینکه پیامبر اسلام پس از سه سال دعوت سری و تماسهای فردی، از جانب خداوند مأمور گردید، که هر خاموشی را در یک مجمع عمومی بشکند، و خویشاوندان خود را برای آئین توحید دعوت کند، برای همین منظور، ضیافتی ترتیب داد و در آن ۵ نفر از شخصتهای «پنی هاشم» را دعوت نمود. و در ضمن سخنانی چنین گفت: به خدائی که جز او خدائی نیست من فرستاده خدا بسوی شما و عموم جهانیان هستم شما همچنانکه می‌خواهید، می‌میرید و همان گونه که از خواب بیدار میشوید زنده میگردید و من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام، خدایم بمن امر کرده که شما را به این آئین دعوت کنم هر کسی از شما در این راه، مرا یاری کند او برادر و وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود (۱)

ما فعلا با دنیاال سخنان پیامبر کاری نداریم که

جریان چگونه خاتمه یافت و آیا کسی برخاست و حمایت خود را ابراز نمود یا نه؟ و اگر ابراز نمود، آن فرد چه کسی بوده است؟ زیرا از نظر تاریخ اسلام این جریان آن چنان روشن است که ما خود را از نقل مشروح جریان بی‌نیاز میدانیم.

بلکه هدف ما در نقل این حادثه تاریخی که در آغاز پست رخ داده است، از نقطه نظر کلی است و آن اینکه هر گاه موضوع امامت بخود امت واگذار گردیده بود، شایسته نبود که پیامبر در قلمرو اختیار امت مداخله کند و در آغاز پست بخواهد برای خود، وصی و جانشین تعیین کند.

پیامبر اسلام به مقتضای دو مایه نطق عن الهویة ان هو الا وحی یوحی، (سوره نجم آیات ۳ و ۴): (پیامبر از روی وحی و هوس سخن نمی‌گوید، گفتار او وحی الهی است)، به فرمان خدا به این کار اقدام نموده اگر در آن مجلس اقدام به تعیین خلیفه کرد همگی بر اساس مطلق وحی استوار بوده، و خود کوچکترین مداخله‌ای نداشته است.

گذشته از این تمام مسلمانان و محدثان اسلامی اتفاق نظر دارند که این دعوت و سخنرانی پس از وحی الهی

(۱) مدارک این حادثه تاریخی زیاد است و این جریان با دنباله آن در کتابهای تفسیر و حدیث و تاریخ ضبط گردیده است و اجمال آن این است: در میان آن گروه پس از استمهاد و نوید پیامبر، علی برخاست و پشتیبانی خود را ابراز نمود، حتی پیامبر گفتار خود را سه مرتبه تکرار کرد، و در هر سه بار کسی جز علی بر نخواست و پیامبر در مرتبه سوم فرمود: ان هذا اخی وصیبی و خلیفتی منکم فاسمعوا و اطیعوا له: علی برادر و وصی و جانشین من در میان شما است از او اطاعت کنید و سخن او را بشنوید.

این قسمت از تاریخ آن چنان روشن است که جز این تمییه حرانی که دوش او در نقل فضائل خاندان پیامبر روش است کسی تردید نکرده است - به تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۱۶ و تاریخ ابن اثیر ج ۲ ص ۲۴ مراجعه شود مشروح جریان را در بخشهای آینده می‌خوانید.